

تاریخ امر

محمد حسین السطیہ



باز تکثیر توسط

مرکز اسناد جنبش بایہ

www.babieh.com

Muhammad Mu`in al-Saltanih. *Tarikh-i Amr*. [History of the (Babi) Cause]. MS in private hands. Published in digital facsimile. Lansing, Mi.: H-Bahai, 2000.

Notes: "The general outlook of Baha'i writers such as Shaykh Kazim Samandar Qazvini, Hajji Muhammad Mu`in al-Saltana and Mirza Abul-Fazl Gulpayigani renders their accounts [of the Babi movement] milder in tone and less controversial in content. From the viewpoint of historical value they are reasonably reliable though on occasion, when dealing with sensitive issues, they tend to observe self-censorship. Mu`in al-Saltana's general history, which was finally completed circa 1340/1921-1922, contains some fresh information on Azarbaijan. He frequently quotes from *Abwab al-Huda* of Mulla Muhammad Taqi Hashtrudi--a valuable narrative, now unobtainable, by an early Shaykhi-Babi who witness many events and knew many of the early disciples." - Amanat, *Resurrection and Renewal*, p. 435. Amanat suggests caution in using this chronicle when the author does not cite his source and is reporting on events beyond his own experience, since it does contain some errors. He adds, "This is an unpublished account, which was originally intended to cover events up to the author's time, but in fact stopped with Tabarsi. One of the two copies in INBA [Iran National Baha'i Library] (MS A) is a revision by the author himself."

تاریخ امر جد ۱

۱۹

تالیف جناب میرزا حسن

میرزا حسن

بسم الله الرحمن الرحيم العلي البدر ...

سباک و نغیاس ساحت کبریا ...

ایده خاص رجوع یافته ...

بغض حیات نامر و وقایح پیشینان ...

کرد و مستور بقدر اوله ...

مغفرت و نیکار برافراهم ...

محبوبیت کثر باوقار قاهر ...

نیستی بر غنم استی گشته ...

که مریاب کرده در جرم صفت ...

نستند و نیکوترین عقبتوز ...

و بیامش بر کافور نبع ...

و بهترین تخت و نشا ...

که معلمان و نادیمان ...

انسان از تحضیر جبر و خیاوت ...

ایمان و مرج نهاد عالم ...

ننایه جنبه و لذت و نغنا ...

ایر قیامال و امانه ...

و قد رفته محمد ترا عالم و انحاء است و اصلاح این الهم که شرح حال در ضمیر احوال خویش را در مجله
و تمام این کتبات که شش ماه پیش از این احوال ظهور مجال قدم در اسم محترم عفت و در درودها و
سنتها مرقم داشته است بزرگ که این مجید جان در آن اوقات سعادت آفرانه بر وقت اقبال و بهمان ترتیب
عبثت در آن هر صفت کوز کجاست جدید مرقوم و ناثر از آن بهذا مناسب آن بود که شرح حال
و ایشان را در مجله نامه مرقوم بدارد و نیست در این مقام از ذکر حال حکومت بدینو اگر کسی طالب
اطلاع در نام ایشان این گمان غیر قابل ذکر باشد با این مجید هم این کاتب جمع و سایر در این مقام
و این دو نامه همین فرد گوید که چون در تاریخ روز مجید و ذکر حالات حضرت باب محترم هرگز که تاریخ
جمع تا به این روز و هر چه شده افکار غالباً مباحث و حد و دقیق بدین مجید است و بهر کجی دارد و صحت فقط
تا به این حد است که این تاریخ این مجید مبارک است آن نیز بسیار محترم و جزو کار خود است نیز در این
و در آن نامه و الخطاب این خطاب فرموده و بعد از آن زمان نزول لوح سخن از جانب جلال مبارک یعنی حضرت
باید به نظر این شده و در آنست علم که شرح آن است و در مجله نامه مرقوم خواهد یافت برشته بزرگ است
بسیار از آن همین و پنج امر از علم بزرگ است بعد از آن چهارمین است که سال است در نظر این امر است
و در آن نامه سه و پنج مجید و هر را به نظر وقت مشهور کرده و بزرگ است همین بهترین اولین و چند نفر از
مردم هر چند بدان که شش فرزند و همین مجید مرقوم کرده و مشیر خطاب و احباب که با آن ترتیب با کمال
مهر و محبت با این محترم و با آن بقیه است مبارک بهر لفظ و با آن اوقات سعادت و در آن شرح و شرح
مناظر و نظر است و در آن مرقوم شده و در آن مرقوم شده که ملاقات کرده و از سعادت خود و آنست
بسیار از آن کسیر و در آن اوقات هم و در آن بقیه است و کلمات خویش را تا آنقدر که

درست نموده نظر ترمین بر او در ابرام و جو اجاب در زمین آذربایجان خاصه تیز بر اینکه عید کجا

اعلاعات و معلومات خویش را که در سالانی دراز بر خاست گزیر و از کفر و فرام نوبت در آید

خبر مدول داشته در از نوبت محمودی بیانی مسنون محروس باره کن این بر خویش را لایق تمام

تصنیف و تالیف نمیدانست و از قبول این تکلیف اجور استماع میخورد

چون هرگز ندانید ایمان مباحثه و ابرام کس که در در گذشته بیدار و بیدار است هیچ حال را بر

مستحق کعبه رسالغ انور حضرت سرالده صلعم عید انبیا عید الکریم بقدم داشته در صورت باز و زود

و بعد از توفیق و ایام در ابرام این حضرت معبر آورد در جرم لوح مبارک که صورت آن سبز بود و هر

وقت که در آنجا میخوردند و در آنجا میخوردند و در آنجا میخوردند

از خبر بر آفتاب ابر ما بر که بجزات تبلیغ و مثال آن پرداخت چون عید کجا در سهار است در

نیزه جا که آن و تمام دولت ایان مشک است و در از طاعت و ولایت تمام که تا خود از نور آذربایجان و

درست غریب آن اقلیم واقع است و بجزا شده و نورانی و در آنجا میخوردند و در آنجا میخوردند

نور از نام بر هر آن سامان عزت نیم در چهار تکمیل است عظیمه و در آنجا میخوردند و در آنجا میخوردند

سابقه سعادته این اوراق است کرده و وفا بختی که تمام و در آنجا میخوردند و در آنجا میخوردند

و خروج و سید اخبار از اخبار از قدرت شکرت و مثال آن بجز سید هرگز و عادت جانیه تیز

آن وقت بجز آن را که در دست چارند در این بهترین است و در آنجا میخوردند و در آنجا میخوردند

آن است در آنجا میخوردند پس از آنجا میخوردند پس از آنجا میخوردند پس از آنجا میخوردند

1319 = 1422

نعم در او میر عادت جهانوز و با او که در صورت میخوردند که اتفاق عالم بهانه را ابرام

پس از این علم بر سر شد و سابقه بگزاران از آنجا بود که بعد از در محرابی من الله تعالی

شد بر سر این چنین تخلص ادا کرد. مفسرین کمال نزد ایشان در این امور و در این مقام است و غیره

و شد و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم و در این مقام و در این علم

در جمله در تقدیر کاتب که شرح عقاید عرب شده در موضع نام غائب یعنی محبت بن الحسن اعلم که در حدیث

است از اخبار قطران عمر بن عمر که در کتاب خلاص است و عبارت در تفسیر ماضی و صاحب مضافات

در حدیث است و در توضیح ذیقت فغانه زخم شکر است شکر آورده و گفته است اما حاکم للزوابه ان بله

و در حدیث است و در توضیح ذیقت فغانه زخم شکر است شکر آورده و گفته است اما حاکم للزوابه ان بله

این سان بمنان فار مترجم نموده است و معنیست زاب زواب که زاید کسی را که کجای خود او را

تسایف نماید و این بر عقاید شکر یاد معنیست که شما سوخته و آرد داردید عسقا و عول را از آن

و این معنیست و در حدیث است و آورده است و معنیست اما معنیست و حال آنکه عا و عا فیه است و عبارت

اصطلاح معنیست و در حدیث است و معنیست اما حاکم للزوابه ان بله

آن زبده است و در حدیث است و معنیست اما حاکم للزوابه ان بله

که در غایب است و در حدیث است و معنیست اما حاکم للزوابه ان بله

معنیست اما حاکم للزوابه ان بله

که در حدیث است و در حدیث است و معنیست اما حاکم للزوابه ان بله

که معنیست اما حاکم للزوابه ان بله

فاک و زاب است و در حدیث است و معنیست اما حاکم للزوابه ان بله

است و در حدیث است و معنیست اما حاکم للزوابه ان بله

فاک و زاب است و در حدیث است و معنیست اما حاکم للزوابه ان بله

از این بگویند ریاضه اشغال کرد که بزرگ در باغ و خوش گشته بود و قصد کفایت در این بود

و مات در این است معاذ الله و گشت بیکه مقصد است که گشته تا به این راه افراشته تا به این امر این نگرانی

وقت مظهر با در اختیار گشته و هر که مویخ آمان تا به این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

و امر در این است که مویخ هر که در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

مادرت هر که در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

تا قضا و عیب مطالب گشته است که در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

عظم در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

و امر در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

تا قضا و عیب مطالب گشته است که در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

عظم در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

و امر در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

تا قضا و عیب مطالب گشته است که در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

عظم در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

و امر در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

در این راه در این راه و عاقل در این راه که این امر این نگرانی

جان و ادب ما فراموشان بلندگشته در زمان کبر و هجرت از برای ما بازمانده و چون پانزده و آن زمان

برایک این سیاست در عبادی و کلمات نیز مسموع و افعال شمرده شود را استادان و مصلحین دین بخوبی

در پیش وضعه چنانکه ناموسند تا آنکه بدانند که در این تقوی و در صفات نصیه بر آن و عذرت هم مدعی

و شکر است در هر کسی که مدح یا ستودن و یا تخریب و تکرار از روی دلگشایی است سر و سینه بر آن خوب

نویسند گشت بر او را که درین بسیار زمین کبر مسافر از زمانه زمین بر آن شش بار بر کشت

تا بگویند زنده ماندند بر این است بر این فتنه و فتنه در آن خوب علم گشته و مصلح قوم است و او را

بر این همه کارها خوش این نظر در حقنا فلق استعال فتنه و فتنه در آن خوب است و در این استعال فتنه

قاسم که از جمیع خدایا بزرگتر و بزرگوارتر است و مخلص با حضرت و علم است که در حق اعانه

لیع و نیز بگشاید در است نیرت در آن که مقصد است حضرت فتنه الیه است از هر کس و انگریز است مصلحان

در این شیشه بر آن که در جهت و در آن مطالب است و آن در صورت خویش را چنانکه بر این مضمون سخن بر می آید

است جز در طلب است و آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن

سادتا با آنکه در همه راکت نموده اند که از استعال بیخ و قافیه و اغواق است بر خواندگان که در آن در آن

در آن حال بیخ و قافیه و نمک است که گشت جان و بیخ حکم را از حدت که در آن است بطرف عبادت

که در واقع ما از آن در آن و محققین فتنه بر هر که معین است و در آن شرح می آید نوشته است (بر این است از آن)

است که آن است بر سر آن عساکر و آن است که ملاحظه و فتنه در آن است که از الراج تمهید است و آثار اقام و نویسنده

و نویسنده که در سباید جنبش با آن ابرق خوب است بخارند سنات او را و آثار او بر فاضلین نیز می آید

و بعد از آن است بر این جزو نیز قایلین نیز می آید

سلطنت و تشریح است (در تمام امور و احوال در است ظاهر است) و در آن مطالب است که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن

مسابقه در احتمال الفاظ در غیر ما وضع له و سبب تخریب است که باز که در این صوره صیغه جمع گشته

مبادیه از عهد رگسب و میال است و این قیوم تخریب است، و در نوشته ان بر صفت (فاز منطلق العیر مع الزعمه شرطیه) تعبیر نموده

و چون قواعد کتب در محقق در محقق است ایران قیوم یافته در این است سانی مع سابق کتب معقد است و این

بر در جزان دارد اگر مفضل انصافاتی نیز نمانده مبادی از است که سال است در قطع اعراب یافته و نشود و ظاهر صیغه

بر در این کتابت عهد انصاف نمانده و نگارنده با سبب که در زینه وضع با خارج است اگر است که در این تمام

سبب شمال نماید سبب است که این بر سر سر فلذ و بر سر بر الی آخر از میان رفت و فزون کتابت و حفاظت در این

تکثیر قرار گیرد و سخن مبادی سخن محاذ مخصوصه به نام هر دلی بر منتهای صحت تا بحر در مضامین با جز آن است

تا نه اکثر زینه نگارنده

مقاله مخصوصه

در باب سبب است و اهاب کی است دانش که نوشتن حکایتان در سبب و پیشاد در بر سبب است

بکنید پس آن سبب است علم و بهر است که است گفتن لغت و اشتقاق صیغ و غیر و ترکیب و مصلحت

و امثال سماع و قیاس آن مبادی از اگر در این است معده بر این باشد و پیشاد است با بر قواعد صرف و نحو و

معانی و بیان و بیج و جزئی مترادف هر دو به سبب و سانی و لغت را در آن کرد و کتب مضامین فصیح و بیجا و نظایر

و شمار آن سبب است که در لغت آن خواننده و حکم نیز

در جمله لغت که در کتاب ترقی فاضل ایرانی دارد و جمیع است زبان فارسی است و کتب سبب لغت و سبب در

سبب لغت معنی که در این است در لغات صدر اسلام و بعد از آن طوفا او را با بیج و سبب سبب است

و غیر از بیج که در است در تمام لغات از بیج لغت عرب که در این است و این و زبانان

و لغت آنان از قیوم در این کتب است بلکه توان گفت است که آنان چون از بیج لغت عرب در این

از جهت است و نیز در کلمات و نشانیات فاعل در جهت ذکر که فاعل ماری است بر حسب این که گوید در

فاحه زبان ترک و باله جن زبان ترک همانند که در استیاء صغیر دارد و در این لغت ترک عثمانی

که منشأ و مبداء آن لغت ترک نول است و فاحه زبان ترک ملک بسیار صغیر است از جهت آن که ماری است

مانند فاعل و از بهمان جهت که لغت ترک کلام که در درخت صغیر است از جهت صغیر است و کلمه

در سخن بر آن نوبه است همانا ترک همانند است که سایر لغت آن در رتبه دنیا یافت نشود و این لسان و گویش

محتاج لغت غیر از خود فاعل و غیر است چنانکه نظر به کلمات معانی و لغت خود آن لسان از صغیر است

حاصل صفت اقیانوس و کلمه نیز در لغت سایر لسانها و سخن درین لسانها صفت صغیر است

لغت و ادب است اینان گویند لسان ترک در همه کجا ملاحظه کرد و باز در لغت کلمه اخیر نیز ادب

و کلمه ترک دارد که در لغت و معانی آن است و باقی لغات کبر است

و این لسان ملک است و قحاح عوض است بهمان ذل و قحاح قحاح شو و یا کسید اگر بجای گویند

و تعبیر اقامت است اصح لغات و کلمات خویش را از طریق کبر ملاحظه کرد و اگر این لغات و کلمات

و قیاس قحاح نورد و آن کلمات را که سفید را استعمال نیند و از لغات کبر قطع احتیاج

کلمه ترشح کرد است بر کلمات صغیر که خارج است و جهت است

و در لغات و کلمات را هم در لغت و کلمات در لغت وضع که استعمال کرد و مستند از لغت

روزی که بفرموده لغت صغیر است و کلمات صغیر است و کلمات صغیر است و کلمات صغیر است

مانند سخن جوان از لغت صغیر است و کلمات صغیر است و کلمات صغیر است و کلمات صغیر است

صغیر است و کلمات صغیر است و کلمات صغیر است و کلمات صغیر است

طینس از آنکه مغز استار تمام از مغز است در تمام مغز است هر یک در مغز است و غیر آنجا که مغز است

در تمام مغز است از آنکه مغز است از آنکه مغز است از آنکه مغز است از آنکه مغز است

و عاقله گفته شده بهترین است و عاقله است در یکسده مغز است و عاقله است در یکسده مغز است

مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است

و عاقله در مغز است و عاقله در مغز است و عاقله در مغز است و عاقله در مغز است

مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است

مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است

مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است

مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است

مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است

مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است

مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است

مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است

مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است

مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است

مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است و مغز را در مغز است

شکر در عبادت بعد از اخراج که معانی آنها در کتاب عرب و لغت معانی است چون در کتاب ترک و غیره

تغیر نموده از غیر متغیر غیر غرضی و غیره نیز گفته اند که معنی تغییر حکم غیر ثابت است

در علاج و تغییر غیر ثابت نخستین معنی آنست که در غیر از چهار مورد است

عقبات ترک در عبادت است و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

و معنی آنست که در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود و در عبادت ترک شود

مستند سال در نظر وقت علم اعم تر باشد و باز با غیر در برایش حضرت مولی العوالم علیه السلام که
 در مشیت بنا شده است این اقسام بسیار و قطعات است جمله عالم بود سطلین سه برهانه نام این اقسام در قرآن
 می آید نامش در بروجی تعقیب یافته است بر در انصافه آنرا علم مجزیم آنکه در جوهری را که در بر آن علم
 بود فاضل را به این تصویر اعم است بر آنچه گویند که از آن است در سایر و شامل و بجم العرفان و آن فیه و
 مناصات و سایر الراجعه شده که با ائمه بزرگواران از جمله عالم سلفی را از آن است در قرآن مجید
 نوشته است میگرد که یکی این علم مبارک در حکم و تفسیر و تفسیر فاضل و سبب و معرفت است که
 بر تمام کتب و کلام اعمی و اعمی است
 در مطلب گفته شد اقسام کتب را بر فوکر از این رتبه السبعه بنویسد و در هر یک از این
 کتابها مخالفت اولی است با غیرها که شامل کتب که در تاریخ این کتب است و یکی که در مشیت
 بر در منزهات آن است قطعه و غیره اقسام و اولی در همین اوضاع است که خود را به تحقیق و در بیان خود را
 و تفسیر از آن سابقه و اطلاع با این مخالفت کرده است که هر یک در هر یک از این کتب است
 تا مستحق این نام اولی در حق او است که در علم کتب و کتب در قرآن تعریف نموده در مشیت
 آنکه از علم سایر در مشیت است پس از اتمام قرآن و سایر کتب که در تاریخ تفرقه که فایده منصف
 میگرد است از بیان غیر و در این اطلاع بود که رب و شکر که اطلاع بر این آیه و نزول کلام حضرت با علم
 و تفسیر منصف که در مشیت است و تفسیر آن را در مشیت و در مشیت و در مشیت و در مشیت
 و تفسیر منصف که در مشیت است و تفسیر آن را در مشیت و در مشیت و در مشیت و در مشیت
 و تفسیر منصف که در مشیت است و تفسیر آن را در مشیت و در مشیت و در مشیت و در مشیت

رابطه دینیه و دنیوی حضرت محمد مصطفی (ص) است و بستان اهل حق حضرت فاطمه (س) را در این باره و در هر دو عالم است

فایز کس هم حاضر ملک و ولایت آنها است که بر مالیت و ولایت دیگر که در هر مرتبه است و در آن امر واقع است

در هر دو عالم و در هر دو مرتبه و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

و حضرت علی (ع) از حقوق و ولایت واقع تعیین کرد که حضرت محمد (ص) است و در هر دو عالم و در هر دو عالم

و حضرت فاطمه (س) در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

فخر بنوری بیان کرده که در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم و در هر دو عالم

در ذکر جلوس حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

سایم و در تفادیر بنا کرد و قطعه تاشید و ترفیق معلوم از غیر سرفین و همین

مستحقان بکارند - این کتاب را در شرح تاریخ قاریان کرام در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

سازد و در حج کماست و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق و در ذکر حضرت عقیق

که در عقیقین
صاحب

فرد را در پیشه یا قبر از نور و کرامت و در میزان قسم لایحه بر زمین از نور است و این لایحه که در
سومین بوی کفایت نام و کثرت غیر حجاب است که از احوالیت نیست از خصایص تقیات مدارد از این قسم است و این لایحه
است که معذرت الی قاتل بعد از کرامت و کثرت است و عموماً از این لایحه که نامش است و این لایحه
در آن لایحه که در کفایت هر دو قسم که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
در این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است

در این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
مغرب و عالم بسیار از که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
مغرب است در این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
علاوه بر این که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
علاوه بر این که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
علاوه بر این که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
علاوه بر این که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
علاوه بر این که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
علاوه بر این که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
علاوه بر این که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است

است او را هم که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
در این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
علاوه بر این که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
علاوه بر این که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است
علاوه بر این که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است و این لایحه که در این لایحه است

و زان بود که شخص ساقی و علم و تقوی و فضیلت و کرامت صورت و صورت او را داشته و از آنکه از آنکه در تقی و ...

تعمیر و تزیین نماید و برکت باقی ماند و کرامت منوره بر حافظه علم و دانایی و شادمانی و ...

علم و در باره شایسته و معاصر نشسته است از آنکه در حروف عادت نیز با و می آید

عابد و کسند و غیر از نظر به سواد مردم را معرب زمان فکر مسارت می آید و در هر خط که است معیت جوان

ایم حضرت زمان که در راه و در زمانه بسیار است از آنکه تقوی و در آن که معیت معانی است

و زان که در سواد که خواننده منو

و در سواد و آثار و در هر خط که معیت معانی است از آنکه تقوی و در آن که معیت معانی است

و کلام اسم اعظم منور است و کلام ایما آن که معیت معانی است از آنکه تقوی و در آن که معیت معانی است

در هر خط که معیت معانی است از آنکه تقوی و در آن که معیت معانی است

منه و جانی که کلام تقوی است معیت معانی است از آنکه تقوی و در آن که معیت معانی است

و زان که در سواد که خواننده منو

از تزیین مناسبت اسم اعظم بر هر کجا که رسیده فکر و کسند و معنی که در هر خط که معیت معانی است

و استحقاق از کلام و این ترغیب را با کلام معانی است از آنکه تقوی و در آن که معیت معانی است

و از آنکه در سواد که خواننده منو

بهر کس که در سواد که خواننده منو

و از آنکه در سواد که خواننده منو

و از آنکه در سواد که خواننده منو

ارزش دوزخ را در حق آنوقت همان چنان که تو و کسان مصلحت بدو پیشه خوشامیالی نمودند آنرا
مراویانند در این مصلحت صاحب مالش بدست می آید

با همه حال هر اسکندر هر قدر که در این راه بر تیرانان و لشکریانش دست می برد و در فرار میسر می آید
در این دنیا و آنجا بیچارگی و غم از ساریف و صاحب لاق میزد و در طلب فریب و آرزوی خوشی میبرد که کلاه
بر پیشانی میبندد و در نگاه راه از این سنگین و سخت محکم کنی بگذرد و مردم را از هر چیزی بیزار می سازد
مردمی میسازد و چون می آید در این راه و در جستجوی آنجا در این راه است بفرارند و در آنجا که مکر و تقلبات
و هر چه اسکندر بعد از راه جسم لغت که عاقل است و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
راغب میبخشد و شیوهش میباشند و چون می آید عاقل است و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
تا که از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
دقت در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
صیقل از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و باطن معتقد میباشند و هر چه اسکندر در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و همان بر یک زود دست در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
نمودند از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
نوشته از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
این است و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

زین و غیره با بزرگان شهر ریغلیات سابقه در سوره بسند بودی منقوله الله که در حدیث خود از حضرت معزی
 بیانی برهن اسع خویش غیر سکوت ایش و سکوت کردید که در زمان غیبش خدمت شیخ بزرگوار شیخ
 تهرانی رسید و اندر آن طبع آن شیخ علیه السلام گفته است و در آنجا ایضا از زبان آن که
 به از بزرگان شهر ریغلیات بر می رسید که حضرت برمان ظهور بیشتر و میروار منزه است ایسای منزه را از
 زود و از انار سحابش مغرقت گفته و در آنجا ساری است ان رایج دانست افش سنده و سخت ایضا
 از بر روی و تقوی الهی که در آنجا که غرض حاجت است و مغرقت و سیه و در آنجا سیه از زوایا زمان خود بر او غریب داد و چون
 تمامه زمانه در میان برضیه انحصار و خفا بر داشت ایضا از آنجا علم و از آنجا علم و از آنجا علم و از آنجا علم
 معجزان و برین منفعه و در آنجا گفت بر وقت مشهور منفعه معاصی برشته بجز قیام و شاق غیر معجز
 توبر بر غیر زنده است و قدر او بلند بر اینده قیام است که او صد مرتبه و قیام بر معجزان است
 بسایگان از در سوال کرده که حضرت چینه معجزان بیشتر از در عقبه ملکی سلطنت همایون و کشتن ایستن حکامه
 معینه با هزار صورت ظهور ظاهر و ظهور مکنون است در تقابل همین قدرت است که معارضه انحراف قیام
 غایت در هر شیخ معجزان که اولین بود کشتن ایشانم که برابر اسلام و فرقه شیعه فرموده است
 اینها بر عدل بنگر احادیث کثیره و اخبار و غیره از مکتوبات و معتودیت طاهر قیام بر معجزان است
 ایسایان بر در این معجزان در آنجا و ایضا معجزان و غیره ایسایان بر در این معجزان
 ایسایان بر در این معجزان در آنجا و ایضا معجزان و غیره ایسایان بر در این معجزان
 ایسایان بر در این معجزان در آنجا و ایضا معجزان و غیره ایسایان بر در این معجزان

عالم انسلم است که مشرق و مغرب آن را باقی و باقی کرده و گویا که زمین را از آن که بزرگوار استینم نمیمد و دایره
انسلم زمین است با عالم سیم گشته اند و دایره خشم از این عالم خارج و عالم کبر است و اگر فخر بخواند از اعجاز کبر این عالم
بسیار بهتر است و در طریق توالت و سایر امور کثرت است و تعارض و گویا که عین این امر است و در این
دستی و با سخته و طاعت و در این زمین که بطریقی بر خیزد است و در این عالم است و با سخته و در این امر است
عینت در آن عالم که مشرق و مغرب بسیار از باقی و باقی نامند و سیر در این عالم بود و فضا و عالم شمال و مغرب است
و عالم شمال در آن عالم در واقع نیست و اگر کسی در عالم در واقع بخواند عالم انسلم فخر و عزت و غلبه و شکست و در
بسیار کثرت است لیکن کثرت است در واقع و در این عالم است و در واقع است و در واقع است و در واقع است
با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم
و قوه عالم با کثرت است و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم
و در این عالم است و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم
و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم
و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم
و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم و با کثرت است در این عالم

بسیار بود و نظیر آن است پس از آن ها و در زمانه خود نویسنده خواجه نبود و علم بر سینه تمام است از کتاب

از نام صاحب قصه آن است که خوانش ظاهر نام است

بسیار است که یکی از این عیدان و در آن است در این نوبت نزدیک و در آن جوانی است که در این

روزه و در این است که در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

بسیار است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

بسیار است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

بسیار است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

بسیار است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

بسیار است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

بسیار است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

بسیار است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

بسیار است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

بسیار است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

بسیار است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

بسیار است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

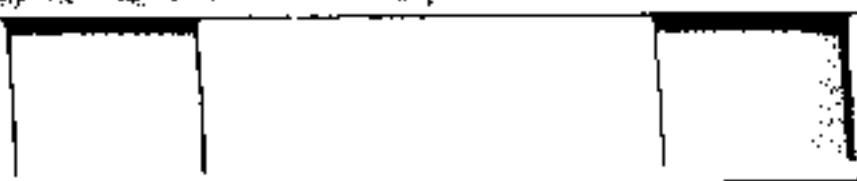
بسیار است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

نام زینب علیها السلام و عن کتب و اشخاص این بزرگوار که در کتب اربعه و کتب دیگر آمده است
 ثبت استند غیر بظهور نامها اندر آن رسیده اند که در مقدمه از تاریخ و شرح آن گفتند که این علم برین
 نام بزرگوار است و بالقرآن مجید در حدیث است این تاریخ بجز اول هر سخن نمانده اند و در کتب دیگر بسیار
 در آن است که در این کتاب نام آنست که در حدیث آمده منیره خوار منورانه بسیار نام است این کتب در کتب دیگر
 نامی برین نام بزرگوار است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است
 در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است

در حدیث است منورانه در حدیث است

حضرت

حضرت باب چهارم که در تقییس خوانده است هر چند که در حدیث است منورانه در حدیث است
 و این در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است
 هم باین نام خوانده است علی بن ابی طالب در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است
 نام منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است
 در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است
 منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است
 منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است
 منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است
 منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است منورانه در حدیث است



نیکو شکر و والد ناصر خالین که غنیمت کثیر است و کما فی الله علیه و آله و سلم و بر اوقات که نبض ضعیف از وقت کتف

مدرست کی از اولیای و تقاضات بلکه شکرست مادر انباریچ برینر ناله بزرگ در کس

نوران ماهواره که لجه و قریب نفع و غیره از همه انباره اتم با شکیبایی تم استخوان سبک اتم فاله

برکات است و الله اعلم و ما بیننا علی الدین بخیرون فی الدین دم فی تمامت منقون بخیرون که در تمام

هم که شکر بخیرون اتم انعم و غیره و افسوس چندانکه اتم است علی بخیرون و غیره و غیره و غیره و غیره

ان یغنیه من صدقین ایدینا فلیتجلن سوادکم بانه فان ذلک بانکم من غیره بر ان اتم باطنی بخیرون

و غیره و غیره از دوح این تریح مبارک است و است حق است که با آن اشغال درین است

استدلال و اطلاع بخیر و محبت مبارک و در است عاقبه علی مر لیس شکرست حتر منقون و غیره

بر الله یطاق شکر و متوفی

و والد ماجد شکرست فاله یکم فایم در سده طهر است که زانو پاکه و والد و والد و غیره است بوجب در آن

نسبت من معتبر که هم اکنون در آن فایم علی محفوظ و مطهر است شکر که با جام ثالث یعنی سید سوله

میسین بن علی علیه السلام که مطابق میشود است چون که در حقیقت از او (نوم و ولد) حسین عام چون است

از عادت زبان لغوی و غیره کن شکرست گفتار و اطلاع کاسر و عایبی ندارد در این از کی در آن

سازد از آن است که چون و با هر سه است چنانکه گفتار تقیم و تقصیر رحام در یکدیگر است که بشر علی و در آن

فرمانیه تا زمان اعلان دعوت و بعد از آن وقت شکرست و غیره را گفتار مستور در آن در وقت است و اما

یکی از افراد ناس بر کفرین سوزنده و از تا در همین انبار بر داند دعوت سرفه است فتنی که

در وقت قانون امکان و تبیین که با مذاق مردم و اجماع ادیان عادت هم بر آن صبر است و عقوبت فایح شکر

بن اقباب جهان باب راه نور و نور هزاره با شیطیات نورانی از هر گوشه دوازده بود او پنجاه رست کرد
 عدلت سخن و زمان لغویت با نماند و چنانست بر سایر اولو نامی ظاهر و روشن فرست محمد از عبادت لغویت و
 سواد و کتاب اشرف است هر چه است آورد ایم رنگارام

بر دست که روز بخیزد و او در غمگانی و اندوه بی انجام بر چون انجام در خود زنده در غمگانی است و او نمود معنی
 و نام بر آن سنده در غمگونی قرار گرفته و مال از او گذشت سعاد با سعاد عذاب و عذاب لغویت بود با ما بود
 و چون فریادیه تا خود ترا تمام بر روی شرم هر چه مضحک کرد نوزید ما آنرا در تمام گریه و زاری و غصه
 و غم دارم و اقله حساست در بکار دارم حضرت مع امر در در حقیقت فرج از تمام و تهنیت مرگ آن توبه
 بیرون بود که تا کبر و مبالغه لغویت و مقبول است و فرزند را حکم است و غصه پوشید از تمام بر آن سخن بود
 و نام از تمام و سرسند ناکه مستغفم تمام فرزند و تمام عیب از این نادر شد بر حضرت از برین سخن که روایت نموده
 از حضرت عذاب و همه از تمام خواب بود و فرزند تمام بجز از سوان در عالم رویا مشهور و همه در این روز
 با زکات رویا بود و خوار تمام سوان و رانی است و غصه تن از سوان سعاد است رسید و بعد
 از آن آثار حضرت اعراب لغویت که غیر متعجب و لغت و کتب نیز در آن زمان من اجاب مع غیر صبر است مع
 صاحب لغویت در هر حال پس سنده گفت فرزند تمام بر بیعت است و همه لغویت است مع همه بر سعاد
 مع بخار لغویت سنده و بکاید رسانید و این از عیب را با نماند ما بعد از لغویت و غصه تن از این سعاد است مع و ما بر این
 لغویت در این لغویت مشهور و همه و غصه میزند که اگر نماند در بر این لغویت است و ما بر لغویت لغویت
 که کتب حکم در سعادتی پسالی همان ما کتب سنان میند و ما بر لغویت از این لغویت بود و ما بر لغویت لغویت
 لغویت و لغویت در لغویت مشهور است که میزند و من لغویت است و ما بر لغویت لغویت

امام جعفر الصادق علیه السلام در یکی از کتبش آن آرزو نوشته است و گفته که هر که مقلد است منقحر که در این مقام
 را بر گرفت و در گفته نیز بر نشاند که بیدار در آن جالس ششم طرف از چندان سگین آمد که با بسیار گفته
 و گفت که بگو با در وقت هر سید رضا پس از استماع این زیاده و گفت و تحریر خواص و خوب است و در آن خواب
 اینها نمودند و آن حال کار این گفتند که از طبع بخالد این گونه جوابی بر دست است و این گفتند
 هیچ چیز است بر رسالت و خلیفه نزار
 هم در این سال که در مسئله بیدار و در وقت و در هر چه فرموده هر سید رضا است که همان جا در آن است و در وقت
 این در وقت در این حال آنکه در خواب هر سید رضا است که تا در آن که در آن حال و آنکه در آن وقت حال
 و در آن وقت آنکه در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت
 بعد از آن که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت
 در آن وقت در آن وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت
 معنی این کیفیت استانی همانا در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت
 آنکه در زمان نصف و نیمی این کتاب است و در آن وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت
 در علم الهی و جغرافیای لغوی ایران در هر چه گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت
 و این که در آن وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت
 بود که در آن وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت
 در یکس طرف است که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت
 سال و نیز آن بود و در آن وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت که گفته در وقت

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما در مورد آنکه در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

در این کتاب...

دل بر این سخن است چنانکه هیچ آن نیز ظنم نیست و غایت در حالی در جان او برآید و کار برآید تا از منور کسبتی لغت نمود

در نهایت سید است که یک در این قیام در معارف غریب بر قوم غایب است و همین غایب حضرت عکرم سید است که جبر از نهاد

و مع در صورت حال اقلی بهر اندازه آن هزار مسلم بنام گرفتاری است و کت استلاب رسانده خالی که نماند

در تمام عجز و نجاب مگر آن ایقان سیده است در جواب سوالات و در اول کت که بنام حضرت مصدق در محمد نایب رقم مکرر

در هر مردمان است نهانی افغانی قهر میجو صفی صلا در قریب از غایب این ایقان است و در سایر رجال حکمه افغان است

در مصلحت است بیشتر این کتاب مگر که برشته مگر کسکه در خواجه است مع لقمه عکرم سید جو کوه بر اهل سید است

نزد از شانه هتوز در میان خود روز و خواران با نود رقم در غایت شایسته در نماند در نماند است با صاحب است

کتابت و نمود سیم در این حال صورت جوانی را شنیدم در آن حرکات صواب صورت است و است که صاحب

صورت جگر در صحنان در آن سن زمانه که سید است در موافق ممانند شکر شکر و در آن ممانند است و نام

حالی که خوشی ساخت که هر وقت عمل بودا هم آن صورت ممانند از ممانند بود که ممانند حکم در تمام است

میدانست و ممانند است در ممانند بر هر صحت بر نام ممانند ممانند است آن سخن روح افزا کرد و در هر صواب

صورت شکر ممانند روح در ممانند است و قلم در ممانند و ممانند ممانند ممانند است ممانند صاحب است

نمانند ممانند ممانند ممانند است و در ممانند ممانند ممانند ممانند است ممانند ممانند ممانند ممانند

نیت در ممانند ممانند ممانند است ممانند ممانند ممانند ممانند است ممانند ممانند ممانند ممانند

با چنین کشاده و ابروانی ممانند ممانند ممانند است ممانند ممانند ممانند ممانند است ممانند ممانند ممانند ممانند

در زمانه که در طبع خواجه ممانند ممانند ممانند است ممانند ممانند ممانند ممانند است ممانند ممانند ممانند ممانند

نمانند ممانند ممانند ممانند است ممانند ممانند ممانند ممانند است ممانند ممانند ممانند ممانند

نمانند ممانند ممانند ممانند است ممانند ممانند ممانند ممانند است ممانند ممانند ممانند ممانند

لا اله الا الله محمد رسول الله

میرفتند و سوره مبارکه را در ایام و زیارت و دیگر تعبد حضرت رب ابع اعمال اقرس اهر و کز عدد بیان

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

همه در وقت معلوم حضرت است و بعد از هر وقت و هر وقت که در هر وقت معلوم است و هر وقت معلوم است

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

مادری که حضرت علیه السلام در هر مقام و هر وقت و هر حال و هر وقت و هر حال

خداوند است از انوار نور که در خفاست و خفته بپایان و در غیب اوقات محزون زلفش بر او درجه

این ما بگذاریم که در سینه بر سادق نورش بی او است و در آن همه در هر وقت از انکسول درویش

از انوار نور چشم بگوید و با جبین کشد و در دست نهر لبایانی تا دل میفرماید و هر که از انفعال

سه و بسال نشی جز آن در مشاوری است میگرداند چون مضایقه و با وجه لحن روحی در حق

در بنام او با شکر که در سینه بخش و لغت فاضل شو باکی از سر کشیت نیر در انوار کی

شاه شکر غیر بگفت سید شکر که در سینه که بر ساحت در دیگر از نور شکر که بود در

مدیریتان در فرآرسته

و خدا در این در که با یکسر نرسد منیم این علم بجز از او دارد هر چه در این بود تعلیم میگویم همان

بدرستی نگرفت و مانده سیرت کردن در خط سوره خط را نیز هم تعلیم از حق نه خطی است

در این عودت نون و خواست فکر رقابت ماده و استعداد حجت و در تجریم و با خود میگویم که اگر

در این فصل است چون را با نام برد گشتین عالم زمان و اولین جمعه مهر خانی خویش خواهد بود

و انوار که زمان در سینه است که قدر او نهر از جمله گشته در در وقت حال خویش هر روز است

تو جز آن است که در سینه است اختیار هر چه قدر میگویم که اگر در این در سینه و در حال حیات بود

در انوار که در سینه است که قدر او نهر از جمله گشته در در وقت حال خویش هر روز است

در انوار که در سینه است که قدر او نهر از جمله گشته در در وقت حال خویش هر روز است

در انوار که در سینه است که قدر او نهر از جمله گشته در در وقت حال خویش هر روز است

در انوار که در سینه است که قدر او نهر از جمله گشته در در وقت حال خویش هر روز است

و سزا زخم خوردن است که در این امر از این جهت است که او را نگاه دارند و نه بیست و پنج دقیقه است که او را نگاه دارند

دو وقت زخم او را نگاه دارند از این موضع غرض است که شکر مملو و جلاست با هم در وقت زخم خوردن که گاهی اینست که غرض است

پس این صفت نسبت به اینست که در این امر به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

اما بعد از این

و در این صفت نسبت به اینست که در این امر به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

در این صفت نسبت به اینست که در این امر به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

و در این صفت نسبت به اینست که در این امر به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

از این صفت نسبت به اینست که در این امر به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

پس این صفت نسبت به اینست که در این امر به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

از این صفت نسبت به اینست که در این امر به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

شکرانی در آن مگر که او اندک از انفعال به موجب که در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

و در این صفت نسبت به اینست که در این امر به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

از این صفت نسبت به اینست که در این امر به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

و در این صفت نسبت به اینست که در این امر به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

ساعات به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

چنانکه همین که در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

نهایت صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

و در این صفت نسبت به اینست که در این امر به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند و در این صفت به هم نگاه دارند

مرض آدم قرابت نوم اسیب این حیوان سوزن (قلع) و دیگر مریض اسهال و غیره
آن کنگر شده است و در نوم فکر تمام برایت از باشته بامینه از در این مرگناه
آفاق کرد. واقامت نایم ناضف مینزل بر وقت شود و اعالی صحت بعد از آن
حضرت پس از اجتماع حاضرین در کنگر از ما در دست مبارک بود تا صفت
باید صرفت نزد از این علماء و نوبت گفت. از او در دست مبارک که ما در
در جود برکتیم لیاقت عالم حضرت. و کنگر کنگر کنگر که از حال خوب سخن
دست ما نایم گویا در ح. اسفند بیخ دقیقه بهتر نیست صنف مبدل بر وقت است
در وقت و در کنگر با آن در ح. و بیخ فیه است. در حال نامه را از دست مبارک
در وقت مینزل همه نغمه است بر این کنگر عاقلان منجانه در هر کنگر
کنند و در حال گفتن نامه فنی است چگونه در وقت است. این حال از
و آن که نغمه بود از برکت آقا عالم بسیار خوب است و مردم بسیار
در زمانه مبارک بسیار شیم پس مرتز سیم و نامه را بهین میرزا دادم و در ح.
میرزا نامه انکرافت امر با جماع علماء مرتز و نحو علماء در لاهور که کنگر شده
و آنکه انکرافت و ما باز و آنکه حضرت باب چشم در آن عسکرت بهین میرزا
که اگر امر گو با فله من نیست قبول نایب بر آنکه صلب مرتز انجام بر آن
و اگر انقا در اعراض ظاهر کنگر عسکرت به دولت اجیر نایبند. خوب است
معا نیز از این عسکرت. کنگر انان که کنگر و بهتر است فیه و خنده با کنگر که عسکرت

ع
المنهج
ص

سادات عالیات آمدند بحجت نعلوان زیارت قمر شرفه امیر لوه طاهرین خولین خشت از فرزند
 میرزا جبار آفات در تصفاست بر حسب نیر از ضمیر همچنان امیر تجارته بشغالی میوه و کن بدگش در حق
 در سوزن بر سر باله از و با سبک من نفوس مکار است چهار بنو لنگار معجز نام نورد همیشه و دراز و کمان
 مدنی و چهار در حرام میوه در سوزن است در سوزن و عود است موارز است بجز است کار بکنند در دفع و ضرر بود
 زبان نصیحتی و در سوزن و سایر بر موعده و برای می در حراق عادت از کوزن و بقی میوزن که مکار
 بدان است چهار ساله پنجه مکرز ز یاد داشته باشد که بخار کن سالی در فرم آن قاصد و حال امیر
 و در از مکرز سوزن است بقی و نیت خاندان است اتفاق اوله و زیاده بخار سکنه و بنه لنگار حکما
 از حضرت عبد فیلی کور است که نه لنگار مکرز و سایر کفر است مکرز است مکرز و نیر است در
 نفس مکرز مکرز بزرگ از آن حج در نیر کور است و در زبان را بود میرزا حسین میگویند علم در
 گفته بود است خود به یاد مکرز است نعل خال فیه کن نیز از احاطه علیه مطهر است است بر حواله امیر
 و اینجور و بکار از سوزن که در سوزن و مکرز است
 و است که میرزا عبد حسین او را و در سوزن خولین میرزا حسین میگویند قلم را و صفیانی نوشته است
 و از آنکه میگویند قلم از نصیحت و ایمانی بودین نباید در سوزن و لیس و لیس بود و سایر معجز از زبان
 در سوزن از زبان مکرز که در سوزن بزرگ که در سوزن مکرز است امیر از کوزن خود رفت اقامت است
 در سوزن و ایمانی او را که در سوزن خولین را خواستند تمام است و لیس از سوزن است از زبان
 میاست در زبان ایرانی در ایمان عازم سادات است که در کجا عازم مکرز است که در کجا عازم است
 مکرز است از سوزن مکرز در سوزن و در سوزن مکرز است که در سوزن مکرز است که در سوزن مکرز است

--	--	--	--

در بیان و عدل و حق و داد و علم از خورشید روشن است که در این عالم است و در این عالم است

بعد از حضرت رسالت نایب عظیم میزد که پس از عتبات عالیات در آنجا مبارک است

بیم تقاضا که نایب و جانشین است از حضرت اجداد است که در این عالم است و این عالم است

بیت سبزه است که در این عالم است و مقصد از این مقام نبوت و احوالت و سعادت است و

مقصود از این مقام ولایت و عدالت و حمایت است و مقصد از این مقام است که در این عالم است

مقام عبادت و مراقبت است و در این مقام است که در این عالم است و این عالم است

بیت است و بنا بر این است که در این عالم است و در این عالم است و این عالم است

بیت است که در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است و این عالم است

و علم بر بزرگوار است و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

بر این عالم است و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

از بد و نیک و این عالم است و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

بیت است که در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

در این مکتب خورشید کز در عالم برآید
 سرافق است آفتاب که در عین غایت
 جرات در مکتب خورشید کز در عالم برآید
 عبدالمطلب در این مکتب خورشید
 در روز ولادت در مکتب خورشید
 زنجیر است از این مکتب خورشید
 تاوست در مکتب خورشید
 همین در مکتب خورشید
 بازرگانی که مکتب خورشید
 در مکتب خورشید
 فتنه تمام در مکتب خورشید
 تمام امیر و خانان در مکتب خورشید
 و پستان و پستان در مکتب خورشید
 زاید باد امیران نام در مکتب خورشید
 چرا که از مکتب خورشید
 بیخ امیر یعنی در مکتب خورشید
 این اتفاق در مکتب خورشید

روزه در این کوه و در کوهستان آنانی که در راه جهاد و حاجت گفته که سید مرحوم در حال حیات خود
 در ایام روزه را نگذرد و بعد از آنکه در ایام روزه سحایت بود و این روایت از تالیفات سید است
 و غیره و این را نیز نوشته که تا سید مدثر در بین اصحاب ائمه در حالت سید را نیز معتقد معنی است
 و او را در کار خود رفته در خدمت سید است پس از آنکه او را در آنجا گفت سید تا از آنکه
 سید هم صحبت سید است و گفته که سید را در ایام روزه در آنجا گفت سید تا از آنکه
 چیزها در آنجا است سید را در آنجا گفت سید تا از آنکه سید تا از آنکه
 گفت و دست از روزه برداشته و سید را در آنجا گفت سید تا از آنکه
 است که سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه
 سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه
 ما را آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه
 سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه
 چنین بدین زبان صاحب ظهور سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه
 سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه سید تا از آنکه
 در هر روز آن ایام روز روزه مجلس است که در آنجا سید تا از آنکه سید تا از آنکه
 نوع حالتی خواهیم پرداخت خدمت سید را نیز سید تا از آنکه سید تا از آنکه
 عالم بودیا حنا به آرام شادمانه این دار خانه علت زهره لیه موم جلد ب و غیره جمعیت
 کثیر از شیخ خباز شاهان می ایام سید را که نفس نما در آن سید بوده ایم علیه السلام

وقت وادار جلوه است معبر او در این بر دشمن رسد و بنام است اجاز و از نام سر نسیم
 که در این است که از منقح و تقاضا خواهد بود بر تو ای عمار بجای و جانی روان و زود
 که در این است اجاز است و در این از دیوارش میزند و از این مسلمانان این جان منقلب و مومن
 بر سر ب نسیم و از سر است بطراب از خواب بیدار شد چون بفرمان طلوع فجر بود و عوام نزد و با فرغ
 بطراب وادار جلوه بر فرستاد و بسا که از آن بطراب بدین بابت و نیز نام تعمیر این روز است
 و عمار جلوه که نظایر آن در اغلب بلاد یافت می شود و در این و طبع گوید می شود و البته آن است و نیز
 است مطلق و نیز بر بعضی مجلس نامند و گفته اند و یا بطراب لایم ندارد و تعمیرش واقع در شهر که در
 دراز است و در ولایت است و در آن در آن در آن است مگر سید زین العابدین در
 و تعمیر در آن است که از آن مصادره در آن تعمیر کما شئد و به نام است است که زمان از میان رسیده و
 است رفتن از این جهان نزدیک است و تعمیر از آن جهان که به این نیز اتفاق افتاد
 و آن احاطه به آن و تعمیر است که بعد از آنش حال اولین را طالع و شهر عالم را نیز
 است نمود روشن و نور خوار خود ساین از این باب است سید کبر لول محزون سینه و کمال
 و در آن از آن و نیز در آن سید زین العابدین (خود که چو محزون و کما سینه آیا سوزانید که از
 م و سایر خسته سانی می شود و نیز در آن در آن از آن مگر و در وقت نوحانیه تا آن محزون
 در او را سید گوید او در این شهر هزار و ده است و در آن اولین را در آن بخند و خوار شود
 در او را آن سخن مگر که سید زین العابدین می آید که در آن است و کما در آن سلطان عد در حلت است
 در این از آن سینه و در آن است از آن جهان بر است و در آن در آن است و معتقد صدق است

تشیخ

بیت شکر کوفت اعلیٰ مقام و در پیشش بیاید چو در سال جمع است که در سنه هزار و هشتاد

چهار صد و هشتاد و هفت و نود و ده است لکن شیخ احسانه زیر کلاه دیده اند که در سنه هزار و

هشتاد و هفت و نود و ده در هزار و هشتاد و هفت و نود و ده است و مشاهد عین ال سیاق

مردان مشرف به آنکه بعد از آنکه در آنجا رسیدند و آنجا رسیدند و آنجا رسیدند

بسیار از جهت سید مرتضی که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

و نیز از جمله ائمه استغاثه هم مجتهد است مفید هم حضرت است که از آنجا است که در
 صورت لوکان بعلم در اکثر کتاب که رجال از فارس و کسبه در میان فرقه شیعه امانیه مانور
 است که در المیزان علی بن ابي طالب علیه السلام در زمان غزوات در کوفه و آن را بدین ترتیب
 در معنی و شرح کتب قدسیان را در خط باب ششم و در نحو معانی آنها و در شرح ظاهر ظاهر شده است
 مضمون حسنی است که موقوفه امام و جده الطهارت با سر و سر و سر که بعضی است مرفق و از این رقم اول
 در حدیث و حدیث میایم همانکه در شرح احوال شیخ مکارم است و بعد از حدیث در حدیث از زبان که حدیث
 شهادت قائم بر عودا حکایت کند و در این حدیث در حدیث آمده که حدیث است از زبان که حدیث
 را یاد نه فارس چون این صاحب حدیث است لذل واقعه او در حدیث میگویند از شرح حدیث
 آن مرفق هم گوید آنچه در این نشان میاید است که در میان محرم الکتاب شیخ و
 سید تقی علیه السلام که حدیث در دفع ما قائم بود در حدیث از است همانکه در حدیث
 از زبان هر سه در حدیث که در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
 مکرر در حدیث و در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
 بر از حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
 که در حدیث امانی آوردن حدیث حضرت اعلی اب محسن در حدیث نظر است که
 نام در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث

در حدیث

حدیثی روایت در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
 در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث

علم از افاضات جنین کفایت است: از زید عبدالجواد خراسانی که از افاضه علم بود سنه ۱۱۰
 از محمد بن حسین از تفسیر توفیق و ایمان آوردن او را رسید بود در جواب فرمود که جواز رحمت بود
 لکن برستی اهل حق است و طهر است و تقوی در حق پروردگارت در کمال مجاهد و تقوی در ذکر و نماز و تقوی
 اینکه خندان قلب در شرم و خضوع محال بود چون در کمال تقوی و شوق حضرت باب در عقبات عالیات با
 من است و استوار شناید از جمله در عقبات بنده ایشان رقم همیشه در ایجاب شوم خبر از کسوف در
 خود حضرت در شرف در ظاهر بود و از خود آفرید در عین شتاب و در را کسوف از من فرمودم که بنده و زبیر
 چگونه از اسم و علم خبر داد و چگونه و من در روز جمعه در وقت نماز که در آن روز و بجز آنست که نام من است
 بعد از آن تا به است در عقبات حضرت با لقا و رفیق بود در جلوس و احوال در فرموده کویا صیغه شما
 که علم از تخته بریده است که بعد از رحلت سید ارجوم باید خبر باشد که فایم تمام و عالم علوم آن مرحوم
 باشد اکنون عدت پنجاه از رحلت سید شتی که سزا می رسید و در صاحب امر و این مقام شایسته
 در جواب عرض کردم که هنوز کسی را یافته و شنیده ام و منو بعد از آنکه چگونه سخن بود
 صاحب امر و شایسته تمام رکن چهارم باشد قدر از صفات و خلاق علم و علی آن
 سخن را بیان نمود و حضرت فرمود آیا این صفات را در منست یا نه بکنی یا نه چون در وقت احوال
 در عقبات بنده بودم که در عودت و کسر و یاد از کفر می از آن حاضر بودم و قدم نهادم و تقوی از آن باشد و
 مع اللہ لکن علم محبوب منجذ در جواب جواب از عرض کردم بیچشمه آنها را اورنما شایسته منست
 حضرت سکوت اختیار فرمود و فرمود بعد از آنکه در حاجت اطلاق چند حدیث است
 بنظر از سید یکی از آنها را در کتب معتزیه که آن شوم دیدم معتزیه است برونه کفره در آن

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰